

پل‌ها باید خیلی سریع نصب می‌شد تا زمنده‌ها ارتباطشان با عقب قطع نشود و کامیون‌ها بتوانند پشتیبانی‌شان کنند



می‌کردیم انجام شد.

پل‌ها زده شد اما ما دغدغه این را داشتیم که اگر نیروهای عراقی ما را دور بزنند و به این پل‌ها برسند عقبه نیروهای ما بسته می‌شود. چند روز از نصب این پل‌ها گذشته بود که کشور فرانسه موشک اگزوست در اختیار عراق گذاشت. این موشک‌ها که از شان برای زدن شناورها استفاده می‌شود می‌توانستند پل‌های فلزی را هم هدف قرار دهند. تمام فرماندهان گردان را جمع کردم و به آنها دستور دادم به محض اینکه هوا روشن و نیروی هوایی عراق فعال شد، خودرها دنده عقب بیایند تا آب این پل‌ها ببرد به ساحل مقابل. ۴۵ روز کار ما این بود. ما یاری کارون پلی نداشتیم یا اینکه ۵ تا پل داشتیم. خدا را شکر هیچ پلی از ما هم تا آخر عملیات بیت‌المقدس مورد اصابت هواپیماهای عراق قرار نگرفت. بعد از اینکه خط تثبیت شد و جاده آسفالته اهواز به خرمشهر باز شد و تدارکات از آنجا حمل شد، دستور دادند پل‌ها را جابه‌جا کنیم. شهید صیاد دستور داد یک پل باید سریع برود نزدیک خرمشهر در منطقه‌ای به نام مارد نصب شود. هر چه فکر کردم دیدم جمع کردن این پل و سوار خودرو کردن و دوباره آنجا نصب کردن در این زمانی که از ما خواسته‌اند اصلا عملی نیست. این بود که آخرین پل PMP را راه‌ها کردیم تا در مسیر جریان آب حرکت کند. پل ۲۳۰ متری را آب برد تا ما رفتیم نزدیک خرمشهر و این پل ۲۳۰ متری را در آنجا گرفتیم و در مارد چرخاندیم و نصب کردیم.

۹۲ زرهی اهواز که تانک‌های سنگین ما باید از روی آن رد می‌شد. اولین تانک که رد می‌شد صدای ضربان قلبم را می‌شنیدم. پل زیر تانک درست مثل ماری روی کارون پیچ می‌خورد. آن شب کارون به نسبت شب‌های قبل متلاطم‌تر بود. یادم می‌آید ۵۲ تا نفر بر در حال عبور از روی این پل بودند که یکی از نفرها دچار مشکل شد. هر ۵۲ نفر بر روی پل ایستادند. گفتم خدایا، اگر این پل بشکند یک تیپ زرهی به قعر رودخانه می‌رود. ولی با لطف خدا اینها سالم رد شدند. تانک‌ها که از روی پل رد شدند گفتیم به ماشین‌ها بگویید با سرعت ۶۰ کیلومتر از روی پل رد شوند. مشکلمان تانک‌ها بود. تانک‌ها باید فاصله‌ای را با هم رعایت می‌کردند. به راننده‌ها گفتیم به هیچ وجه روی پل ترمز نزنند، چون وقتی تانک با وزن ۴۷ تنی‌اش با آن سرعت روی پل ترمز می‌زند، نیرویی نزدیک به ۶۰ تن به پل وارد می‌شود و هر اتفاقی ممکن است. ماقبل‌ها هم تجربه تلخی در این مورد داشتیم. یک واحد مادر عین خوش محاصره شده بود. ما زمان نداشتیم تانک‌ها را از روی تریلی پیاده کنیم. من ریسک کردم و تریلی را با تانک از روی پلی که روی کرخه زده بودیم عبور دادم. همه به سلامت رفتند ولی راننده آخرین تریلی تانک خطا کرد و پل شکست. یک تانک و تریلی با هم به عمق رودخانه رفتند. بعدا که جنازه شهدا را در آوردیم همه را ماهی خورد ده بود. در کل، عملیات عبور نیروها از کارون چهار ساعت زودتر از چیزی که ما فکر

به راننده‌ها گفتیم به هیچ وجه روی پل ترمز نزنند، چون وقتی تانک با وزن ۴۷ تنی‌اش با آن سرعت روی پل ترمز می‌زند، نیرویی نزدیک به ۶۰ تن به پل وارد می‌شود و هر اتفاقی ممکن است

گزارش یک افسر رادار از عملکرد پدافند هوایی در منطقه عملیاتی بیت‌المقدس

## موشک‌های گنج

توپچی‌های ما از بند، هر چند روی سایت‌های موشکی هاوک ما تأثیری نداشت. مطلب را که به شهید بابایی گفتیم، دستور داد به نفرات توپ‌ها عینک مخصوص جوشکاری بدهند. این طوری مشکلمان تاحدی برطرف شد. اما عراق دست بردار نبود.

ما رادارهایی داریم که آسمان را جستجو می‌کنند و موقعیت هواپیماها را مشخص می‌کنند و در اختیار سیستم موشکی قرار می‌دهند. عراق هم موشک‌هایی داشت که ردامواج‌رسانی این رادارها را می‌گرفت و دقیقاً به سمتشان شلیک می‌کرد. درین بست قرار گرفته بودیم. خدار حمت کند شهید ستاری را! با افسران کنترل آتش جلسه گذاشت که «چه کنیم؟». گفتیم آقا، به محض اینکه ما احساس می‌کنیم هواپیما در برد چهل کیلومتری ما رسیده، انگار یک آن می‌ایستد و موشک‌کش را شلیک می‌کند. گفتند خوب، در آن لحظه شمار رادار تان را یک بار خاموش و روشن کنید رادار که خاموش می‌شد، چهل ثانیه طول می‌کشید تا دوباره روشن شود. توی این مدت که امواج رادار قطع بود، اکثر موشک‌ها گنج می‌شدند و در اطراف یا وسط آسمان منهدم می‌شدند.

فکر کنم روز ۱۳ دی بهشت بود که به ما گفتند یکی از جنگ‌افزارها پتان شلیک نمی‌کند: حالا با مهماتش تمام شده، با خدمه‌اش از روی توپ فرار کرده‌اند. ستوان بهمن طهماسبی را گذاشتم جای خودم. راننده را صدا کردم و رفتم پای توپ. از پایین که نگاه کردم دیدم کسی روی توپ نیست. گفتم خدا یا چه جوابی باید بدهم، چه جور اینها را تحویل مقامات قضایی بدهم. جلوتر که رفتم، دیدم خون از زیر جنگ‌افزار راه افتاده. پای توپچی که یکی از درجه‌دارهایمان بود هنوز روی پدال بود. یعنی تا آخرین گلوله شلیک کرده بود و بعد اکت هواپیما کنارش خورده بود. گردن و سرش افتاده بود و آدم فکر می‌کرد کسی روی توپ نیست.

اواخر عملیات بیت‌المقدس که شد، با توجه به آزاد شدن جاده

اهواز - خرمشهر، ما یک سایت موشکی مان را از رامشیر جابه‌جا کردیم و به نام سایت موشکی «بدر» در خرمشهر مستقر کردیم. در این عملیات ما ۷۸۰۰ فروند هواپیمای دشمن را در اسکوپ داشتیم که به منطقه حمله کردند. برای مقایسه بگویم در والفجر ۸ ما ۱۳۲۰۰ فروند داشتیم. و بالاخره در عملیات بیت‌المقدس، پدافند هوایی موفق به سرنگونی ۵۳ هواپیما و ۳ بالگرد دشمن شد.

■ سالاری باک

سه روز مانده به شروع عملیات، ما سایت موشکی «تیوک» را در هفده کیلومتری آبادان مستقر کردیم. پرسنل این سایت از عملیات‌های قبلی تجربیات خوبی داشتند و مسؤلان نیروی هوایی هم به عملکرد این سایت اطمینان زیاد. سه سایت دیگر در محل‌های نزدیک به سایت اصلی مان احداث کردیم تا اگر شناسایی شدیم سریعاً به آنجاها نقل مکان کنیم. در احداث سایت‌ها از بچه‌های جهاد کمک گرفتیم. لوادر و بولدوزر و گریدر آمد و محل را صاف کرد و بعد سکوهای لازم جنگ‌افزار مان را ساختیم: سکوی رادار، سکوی پرتاب موشک، سکوهای اتاق عملیات، سکوهای شناسایی. دبستان‌های خودمان را هم به خودرها بستیم و حرکت. بچه‌های تعمیر و نگهداری هم آمدند و سایت را چک کردند. سایت‌مان سه تا سکو یک سمت داشت و سه تا سکو هم سمت دیگر. هر سکو هم سه تا موشک داشت. یعنی مادر آن واحد می‌توانستیم با ۱۸ هواپیما درگیر شویم. بجز سایت تیوک دو سایت دیگر هم داشتیم: سایت «خبیر» در منطقه سوسنگرد و یک سایت هم در منطقه سربندر که عقبه ما را پوشش می‌داد. ۱۲ قبضه توپ ۲۳ میلی‌متری هم برای پوشش هوایی سایت‌ها مستقر کرده بودیم. به قرارگاه اعلام کردیم که آماده شلیک موشکیم.

عملیات که شروع شد آتش توپخانه عراق هم باریدن گرفت. به قرارگاه اطلاع دادیم توپخانه عراق اذیت‌مان می‌کند. گفتند شما سایت را حفظ کنید! اگر هم احساس آسیب‌پذیری کردید بروید یک جای امن تا ما تدابیر لازم را انجام بدهیم. بعد دستور دادند آتش توپخانه نیروی زمینی ارتش در منطقه فعال شود. به چهار ساعت نکشید که احساس کردیم از زیر آتش دشمن خارج شده‌ایم.

ساعت ۱۰/۴۵ روز ۱۳۶۱/۲/۱۰ بود که متوجه شدیم هفت فروند هواپیمای عراق وارد منطقه شده‌اند و در برد چهل کیلومتری ما شروع به دور زدن کرده‌اند. یکی شان آمد جلوتر؛ در برد سی کیلومتری ما و در ارتفاع بیست و هشت هزار پای. من افسر سایت بودم و با حفظ سمت فرمانده سایت. سریع روی هواپیما قفل کردیم.

یادم هست ستوان محمد مصطفوی که از درجه‌داران پرتاب موشک بود اجازه گرفت و موشک را پرتاب کرد. اولین هواپیمایی بود که در بیت‌المقدس می‌زدیم.

عراقی‌ها خیلی دوست داشتند به ما غلبه کنند. برای این کار چندین تاکتیک هم به کار بردند. یکی از این تاکتیک‌ها این بود که هواپیماهاشان در ساعات نزدیک به ظهر، از سمت خورشید حمله می‌کردند. این کارشان باعث می‌شد نور آفتاب چشم



راوی  
سرهنگ  
خرم‌شهری